

ناشناس

ناشناس

فیودار داستایفسکی

حمیدرضا آتش‌برآب
پریسا شهریاری



سرشناسه: داستایوسکی، فئودور میخائیلوویچ، ۱۸۱۱-۱۸۸۱ م
 Dostoyevsky, Fyodor, 1811- 1881
 عنوان و نام پدیدآور: ناشناس/تحلیلی فیودار داستایفسکی/مترجمان حمیدرضا آتش‌برآب و پریسا شهریاری
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۲
 مشخصات ظاهری: ۴۸۰ ص
 شابک: ۵-۹۳۳-۲۵۳-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۱۹ م
 شناسه افزوده: آتش‌برآب، حمیدرضا، ۱۳۵۶ - مترجم
 شناسه افزوده: شهریاری، پریسا، مترجم
 رده‌بندی کنگره: PG۳۳۶۰/ن۲۵۱۳۹۵
 رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۰۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۱۱۶۲۱



■ ناشناس

فیودار داستایفسکی	مترجمان: حمیدرضا آتش‌برآب/ پریسا شهریاری
آماده‌سازی و تولید:	بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی	چاپ و صحافی: نقره آبی
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۲، ۱۵۰۰ نسخه	

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،
 طبقه سوم، تلفن، ۰۵۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh



در برابر فجایع
بزدلانی شرم آوریم
و در مقابل قدرت و زور
بردگانی پلید ...

چونان ثمره‌ای ضعیفیم
که تا زمان بالیدن و رشد
طعم و رنگمان حتی
چشمی را بر سر شوق نمی‌آورد
ثمره‌ای غریب؛
یتیمانی معلق میان گلها
که ساعت زیبایی‌اش زمان سقوطش است! ...
به وهن و سخره گرفتیم
بهترین آرزوها را
هر نوای عاشقانه را
و هر نهال نوخاسته از خرد را خشکاندیم ...
از هر شادی و شوق
به بهانه دلزدگی گریختیم ...
و آمال شعر و کمالات هنر
مغز تُردمان را تلنگری نزدند!

میخاییل لرمانتاف، تأمل، ۱۸۳۸
ترجمه حمیدرضا آتش‌برآب
(از کتاب عصر طلایی و نقره‌ای شعر روس)

این کتاب ترجمه‌ای است از رمان:

Село Степанчиково и его обитатели

Ф. М. Достоевский. *Собрание сочинений в 15 томах*. Л.: Наука. Ленинградское отделение, 1988. Т. 3.



فیودار داستایفسکی
Фёдор Достоевский
(1821-1881)

بیشتر رمانهای بزرگ داستایفسکی، بیش از آن که به شیوهٔ مرسوم و داستانی باشد، قالب نمایشنامه‌ای دارد و رمان «ناشناس» از این منظر از همه برتر است. **دمتری میرسکی**

داستایفسکی در سیمای شخصیت نخست «ناشناس»، تیپ روانشناختی مستبد کلاسیکی خلق کرده است که از خود روند آزار لذت می‌برد.

نیکالای میخایلوفسکی

«ناشناس» یک موقعیت کارناوالی است با شاهی در مرکزیت آن؛ جهانی وارونه که لغو مناسبات سلسله‌مراتبی در آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در میدان کارناوال، فرم خاصی از مرادفهٔ خویشاوندی آزاد بین آدمها حکمفرماست که در زندگی معمول و غیرکارناوالی خود با موانع صعب‌العبور طبقاتی و مالی و رسمی و خانوادگی و سنی از هم سوا افتاده‌اند.

میخایل باختین

«ناشناس» علناً در دیوانه‌خانه‌ای می‌گذرد که برای ما یادآوریِ کمیکِ زندگی مشارکتی شوروی است؛ رمانی چنان غیرمعمول که فضای آن گویی در جنگلی سوخته محصور است؛ عیناً حکومتی در دل حکومتی دیگر، به‌ظاهر نه زندان و نه دیوانه‌خانه و در عین حال هر دوی اینها با هم.

ولادیمیر تونیاناف

«ناشناس» با پارودی چندلایه‌اش وجه ممتاز طنز داستایفسکی را آشکار می‌کند.

لی یا روزنبوم



ناشناس

Село Степанчиково и его обитатели

(1859)

فهرست

یادداشت مترجم	۱۳
ناشناس (دهکدهٔ ستیان چیکاوا و اهالی آن)	۶۷

کتاب اول

فصل اول: مقدمه	۷۱
فصل دوم: جناب باخچی یف	۱۰۰
فصل سوم: دایی	۱۲۴
فصل چهارم: به صرف چای	۱۴۵
فصل پنجم: یژویکین	۱۶۱
فصل ششم: داستان گاو سفید و رعیت کامارینی	۱۸۲
فصل هفتم: فاما فامیچ	۱۹۳
فصل هشتم: اظهار عشق	۲۱۷
فصل نهم: عالیجناب	۲۲۶
فصل دهم: میزین چیکاف	۲۴۸
فصل یازدهم: نهایت تردید	۲۶۹

فصل دوازدهم: فاجعه	۲۸۹
--------------------------	-----

کتاب دوم

فصل اول: تعقیب	۳۰۱
فصل دوم: اخبار	۳۲۴
فصل سوم: جشن نامگذاری ایلپوشا	۳۳۲
فصل چهارم: اخراج	۳۴۷
فصل پنجم: فاما فامیچ بانی خوشبختی همگان می شود!	۳۶۴
فصل ششم: پایان	۳۹۱

ضمایم

ناشناس به مثابه گفتگمانی جدلی	۴۱۵
«لحظه حماسی»: داستایفسکی به روایت اشتفان سوایگ	۴۲۹
پی نوشت	۴۴۳
ترجمه های مشهور	۴۶۷

زیبایی، جهان را نجات خواهد داد!

فیودار داستایفسکی

یادداشت مترجم

خواننده عزیز؛ پیش روی تو ماجرای به ظاهر پیش پا افتاده پدید آمدن شارلاتانها و خودکامگان است، به قلم یکی از کهکشانهای رمان نویسی. بی تردید این یکی از بی رحمانه ترین آثار داستایفسکی است که خواندنش — در نظر نخست — به هیچ روی آسان و خوشایند نیست؛ پدیده ای که با رئالیسم بی امان و تشدید شده اش آدم را به شدت عصبی می کند.

اصلاتی غریب در این رمان نهفته است که بی تردید از عصر خود دهه ها جلوتر بود و تقریباً تمامی منتقدان هم عصر داستایفسکی به سادگی از کنار آن گذشتند و در یک کلام نتوانستند درکش کنند. از طرفی، این آخرین کار داستایفسکی است که، ضمن پرداختن به آن، باید مرتب از نیکالای گوگول و تأثیرش نام ببریم و به وی ارجاع دهیم. درست با اتمام همین اثر است که رد پای گوگول در آثار داستایفسکی هم محو می شود.

نام اثر در متن، دهکده شتیبان چیکاوا و اهالی آن^۱ است. این رمان — نظیر

1. Село Степанчиково и его обитатели

اغلب آفریده‌های داستانی‌فلسفی — عنوانی فرعی نیز دارد به نام *از یادداشتهای یک ناشناس*^۱ که ما خلاصه‌اش کردیم و نام ناشناس را بر آن گذاشتیم. ناشناس، جدای جلوگیری از دردسر احتمالی خواندن نام اصلی، از بسیاری جهات تطابق بیشتری با درونمایه این رمان معمای داستانی‌فلسفی دارد؛ اثری که پیش از شاهکارهای معروف نویسنده، در سالهای پایانی تبعید و در شرایطی بسیار خاص و انگار یک نفس نوشته شد. بنابراین، اگر نقصانی هم دارد، در اصل نشأت گرفته از همین ویژگی است. خلاصه، بدیهای این اثر عیناً همان خویهایش است.

سرگذشت نگارش و انتشار ناشناس

ناشناس اول بار در ۱۸۹۵ و در مجله *یادداشتهای میهنی*^۲ منتشر شد. درباره زمان شکل گیری ایده این رمان شواهد ضدونقیضی وجود دارد. ۱۸ ژانویه ۱۸۵۸ داستانی‌فلسفی به برادرش اطلاع می‌دهد که سرانجام تصمیم گرفته رمان بزرگش^۳ را رها کند و کار دیگری به دست گیرد.

هشت سالی پیش از این بود که ایده رمانی نه چندان مفصل، چیزی در حد مردم بینو^۴، به ذهنم رسید. اخیراً انگار این ایده را باز یافتم و به یادش آوردم و طرح رمان را دوباره ریختم. همه آنها دوباره به کارم آمد. می‌نشینم سر این کار و می‌نویسمش. امیدوارم حدوداً دو ماهه تمامش کنم.

محتوای نامه داستانی‌فلسفی در ۹ مه ۱۸۵۹ به برادرش نیز مؤید این مطلب است که ایده‌های اولیه رمان *ناشناس*، چند سال قبل از آن از دل همین نامه‌ها

1. Из записок неизвестного

2. Отечественные записки

3. Станиславский К. Собр. соч.: В 8 т. М., 1954. Т. 1. С. 138.

4. Бедные люди

شکل گرفته است. داستایفسکی در این نامه می نویسد که شخصیت‌های اصلی اثر پنج سال پیش ساخته و پرداخته و طرح ریزی شده اند. این یعنی نویسنده شروع کارش بر شخصیت‌های ناشناس را به دوران محکومیتش (حدوداً ۱۸۵۴) نسبت می دهد.

آنا گریگوری یونا — همسر داستایفسکی — پس از مرگ نویسنده، روایت خود را از تاریخچه شکل گیری اثر نوشته است. در ۱۸۸۸ آنا به ستانیسلافسکی می گوید، همسرش وقتی اولین بار اقدام به نوشتن ناشناس کرده، دراصل، نمی خواسته رمان بنویسد و بیشتر در نظر داشته نمایشنامه ای خلق کند، اما نهایتاً از این کار چشم پوشید؛ چراکه برای به صحنه بردن نمایش، تقلا ی سختی لازم است و فیودار داستایفسکی دستش تنگ بود.^۱ در واقع، داستایفسکی در ۱۸ ژانویه ۱۸۵۶ به مایکاف خبر داد، شوخی شوخی، نشسته ام یک کمدی بنویسم؛ اما به قدری مجذوب قهرمانانش شده که قالب کمدی را کنار گذاشته است. او ابتدا تصمیم داشت رمان کمیکی بنویسد که از ماجراهای مختلفی تشکیل شده باشد. البته اغلب این طرح تحقق نیافته را خواب عموجان^۲ دانسته اند. تا آنجا که به ناشناس مربوط می شود، اساساً طرح این اثر، به عنوان یک رمان کمیک، محل تردید است. داستایفسکی وقتی در اواخر ۱۸۵۷ به برادرش از کار روی رمان ناشناس خبر می دهد، از آن به عنوان اثری که خودش هم دقیقاً نمی داند چیست، یاد می کند؛ برخلاف خواب عموجان که در همین نامه آن را اپیزودی از رمان بزرگ سابق می خواند.^۳

درباره ناشناس می توانیم — بنابر شواهد رسیده به دست ما — چنین قضاوت کنیم که نویسنده پیش از پائیز ۱۸۵۷ نوشتن آن را آغاز کرده است؛

1. Станиславский К. *Собр. соч.: В 8 т.* М., 1954. Т. 1. С. 138.

2. *Дядюшкин сон*

3. см. письмо к М. М. Достоевскому от 3 ноября 1857 г.

یعنی درست بعد از آن‌که پلیشی پف خبر موافقت کاتکوف را برای همکاری داستایفسکی در نشریه پیک روسی^۱ به نویسنده می‌رساند. سوم ژانویه ۱۸۵۷ داستایفسکی به برادرش نوشت که قصد دارد رمان نه‌چندان مفصلی را (حدود شش صفحه بزرگ روزنامه‌ای) برای پیک روسی شروع کند. همچنین می‌نویسد:

کار روی این اثر از خیلی وقت پیش شروع شده، تا یک جاهایی هم آن را نوشته‌ام. پیشرفت کار خوب است و رمان تا پانزدهم دسامبر تمام خواهد شد.

اما داستایفسکی - طبق عادت مألوف - در توصیف میزان پیشرفت کار اغراق کرده بود و، برای همین، کار تا پائیز ۱۸۵۸ به طول انجامید. در سپتامبر همان سال داستایفسکی مجبور شد کار را متوقف کند تا بتواند به سرعت رمانی را که تعهد کرده بود برای نشریه سخن روسی^۲ بنویسد، به اتمام برساند. داستایفسکی، پس از این‌که در فوریه ۱۸۵۹ خواب عموجان را تمام کرد و برای سخن روسی فرستاد، کار روی ناشناس را برای پیک روسی از سر گرفت. ۱۱ آوریل ۱۸۵۹ سه چهارم رمان را برای کاتکوف فرستاد و ظرف مه و ژوئن نسخه نهایی را برای برادرش - میخائیل - ارسال کرد تا به تحریریه تحویل دهد. داستایفسکی امید بسیاری به ناشناس بسته بود. حساب کرده بود، در صورت موفقیت اثر - که به آن باور داشت - می‌تواند موقعیت ادبی اش را تحکیم کند (حق التألیفش را بالاتر ببرد و نهایتاً مجموعه آثارش را منتشر کند و ...).

۹ مه ۱۸۵۹ به برادرش می‌نویسد:

مسلماً این رمان کاستی زیادی دارد و شاید مهمترینش کسدار بودن آن است؛ اما مثل یک اصل بدیهی باور دارم که می‌تواند درعین حال دستاورد بزرگی هم داشته باشد. این رمان از بهترین آثار من است. نمی‌دانم کاتکوف قدرش را

خواهد دانست یا نه؛ با این حال، اعتراف می‌کنم که اگر خوانندگان با رمانم سرد برخورد کنند، آن وقت دیگر ممکن است به کلی افسرده شوم. بالاترین آرزوهایم و، مهم‌تر از همه، امید به تحکیم جایگاه ادبی‌ام را روی همین اثر استوار کرده‌ام.

داستایفسکی، ضمن ارسال رمان برای کاتکوف، شرایطش (حق‌التألیفی به مبلغ ۱۰۰ روبل برای هر صفحه و ۲۰۰ روبل هم مساعده) را هم بیان کرد، اما کاتکوف به نامه‌اش پاسخی نداد. داستایفسکی برآشفته در ژوئن ۱۸۵۹ نامه‌تند دیگری برایش نوشت. جواب این یکی را ۲۸ اوت در تُوْر^۱ دریافت کرد. در این نامه، تحریریهٔ پیک روسی از شرایط او و از پذیرش اثرش امتناع کرده بود. پس از امتناع پیک روسی از چاپ اثر، داستایفسکی به نظرش رسید که رمان را به نشریهٔ معاصر^۲ بدهد، به‌ویژه که نیکراساف پیش از این نیز — سپتامبر ۱۸۵۸ و آوریل ۱۸۵۹ — به او پیشنهاد همکاری داده بود. ۱۵ سپتامبر برادر بزرگ نویسنده، نسخهٔ دستنویس ناشناس را نزد نیکراساف برد و ۶ اکتبر نامه‌ای از تحریریهٔ معاصر دریافت کرد. آنان حق‌التألیفی را به میزان هزار روبل برای کل اثر، با این شرط که بعدها چاپ شود، پیشنهاد کرده بودند؛ و این عملاً به معنای جواب رد بود.

داستایفسکی آزرده پیشنهاد نیکراساف را کاسبکاری تحریریهٔ معاصر تعبیر کرد و به این نتیجه رسید که آنان هم مثل پیک روسی می‌خواهند از وضعیت بد او سوءاستفاده کنند.

داستایفسکی در اکتبر به برادرش می‌نویسد:

من خود به‌خوبی معایب رمانم را می‌دانم؛ اما به نظرم می‌رسد، در اثرم صفحات خوبی هم پیدا می‌شود.

۱. Тверь (Tver)؛ شهری در روسیه و مرکز استان تُوْر. — م.